گفت‌وگوی «جوان» با شعبان گیلانی جانباز دفاع مقدس، پدر و برادر شهید

۱۷ بار در طول ۸۸ ماه حضور در جبهه مجروح شدم

■ زینب محمودی‌عالمی

حاج شعبان گیلانی متولد ۱۳۲۶ از مبارزان انقلابی و جانبازان دفاع مقدس است که مسئولیت‌های گوناگونی در جبهه‌های نبرد داشت و با شهدای والامقام زیادی هم‌مسلک بوده است. گیلانی از اغتشاشات کردستان گرفته تا عملیات سنگین جبهه‌های جنوب شرکت داشت و حوادث گوناگونی را از نزدیک نظاره‌گر بود. با او که پسر، برادر، برادرزاده و خواهرزاده‌اش در دفاع مقدس به شهادت رسیده‌اند، همکلام شدیم تا با هم مروری بر خاطراتش از روزهای حماسه و ایثار داشته باشیم.

■■■

اصالتاً اهل کجا هستید؟ از چه زمانی در مسیر نهضت اسلامی حضرت امام قرار گرفتید؟

من سال ۱۳۲۶ متولد شدم. اصالتمان به ماسوله گیلان برمی‌گردد. پدر پدربزرگم از ماسوله به بابلسر مهاجرت کرد. یعنی الان ما پنج نسل در بابلسر ساکن هستیم. پدرم هشت فرزند داشت و من آخرین فرزند بودم. در خانواده مذهبی رشد کردم. تحصیلات ابتدایی‌ام در مکتب‌خانه بودم. از ۱۴ سالگی در هیئت گردان بودم. در بحبوبه انقلاب اولین راهپیمایی در بابلسر را هیئت ما سه روز بعد از شهادت آقامصطفی خمینی راه انداخت. قبل از انقلاب متل‌دار بودم، همچنین چلوکبابی و شرکت داشتم. در فدراسیون کوهنوردی و مخابرات شرکت نفت فعالیت می‌کردم. از ابتدا جلسات قرآن داشتیم که به اتفاق مرحوم درزیان امام جمعه فقید شهرمان و آقا میرا و بزرگان شهرهای اطراف جلسات سیاسی به اسم جلسه قرآن برگزار می‌کردیم. از طرفی با مرحوم آیت‌الله روحانی و محقق داماد از روحانیون انقلابی ارتباط داشتم. یک ماه قبل از پیروزی انقلاب ساواک می‌خواست دستگیرم کند که به کلاردشت فرار کردم. وقتی انقلاب پیروز شد به تهران رفتم و بیست و چهارم بهمن به بابلسر برگشتم. آخرین جایی که در تهران بودم پادگان جی بود.

بعد از پیروزی انقلاب فعالیت‌هایتان را در چه زمینه‌هایی ادامه دادید؟

وقتی به بابلسر آمدم پاسگاه ژاندارمری را گرفتیم. یک عده هم شهربانی را گرفتند. دوم اردیبهشت سال ۱۳۵۸ امام خمینی(ره) دستور تشکیل سپاه پاسداران را دادند. همان شب ساختمان بانک مسکن بابلسر را در اختیار گرفتیم و سوم اردیبهشت تابلوی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را روبه‌روی ساختمان دانشگاه مازندران نصب کردیم که هنوز ساختمان سپاه پاسداران شهرستان بابلسر است. بعد برای آموزش نظامی به پادگان امام علی(ع) تهران رفتم. آموزش فشرده ۸۰ روزه دیدیم که همدوره آموزش ما شهید همت، سردارشهید قاسم سلیمانی، رحیم صفوی و فرمانده پادگان آموزشی هم شهید کلاهدوز بود. وقتی دوره آموزشی‌ام تمام شد به بابلسر برگشتم و آموزش دادم. در همان سال ۵۸ درگیری کردستان شروع شد و به کردستان رفتم.

از ابتدای جنگ که در جبهه بودید چه مسئولیت‌هایی داشتید؟

من از سال ۱۳۵۸ به جبهه کردستان رفتم. از سوم خرداد ۵۸ هم که پاسدار رسمی شده بودم. اولین شهر کردستان که آزاد شد، من فرمانده سپاه کامیاران شدم. وقتی سنندج و مریوان آزاد شدند چون کار فنی بلد بودم به عنوان معاون بازسازی و عمرانی فرمانداری مریوان و بخشدار مرکزی مسئولیت داشتم. بعد به عنوان فرماندار منصوب شدم. ۲۳ ماه فرماندار مریوان بودم. تا ساعت ۲ عصر به عنوان فرماندار بودم بعد از آن کار عمرانی می‌کردم. هیچ بخشی بخشدار نداشت. همزمان با فرمانداری، سرپرست شهرداری بودم. با آن حجم کار خدا کمک می‌کرد و مسئولیتم را به نحو احسن انجام می‌دادم. زمانی که بنی‌صدر می‌خواست به مریوان بیاید، تلکس زدیم امنیت شما را نمی‌توانیم برقرار کنیم و راهش ندادیم. من به عنوان فرماندار که رئیس شورای تأمین بودم، راهش ندادم.

در آزادسازی کردستان تا پایان سال ۶۰ حضور داشتم. بعد فراخوان دادند که به فرمان امام خمینی خرمشهر باید آزاد شود. باتوجه به اینکه آموزش عالی نظامی دیده بودم، رفتیم گردان را تحویل گرفتیم. سپاه آن موقع لشکر نداشت. گردان‌ها اعزام شدند و خرمشهر را آزاد کردند. از آن زمان تا پایان عملیات خیبر سال ۱۳۶۳ در مناطق جنگی جنوب بودم. عملیات رمضان مسئول اورژانس بودم. در عملیات خیبر مسئولیت اردوگاه‌سازی جنوب بر عهده‌ام بود. مسئول جاده ۱۳ کیلومتری که به جزیره مجنون وصل شد، من بودم. بعد از آن دیگر کردستان به من بیشتر نیاز داشت و تا سال ۶۴ مدیر کل مهندسی وزارت دفاع استان کردستان بودم و بعد از آن معاون مهندسی لشکر ۲۵ کربلا تا اینکه بازنشست شدم. الان ۱۳ سال است که بازنشسته هستم.

جانباز گیلانی نفر دوم از راست در کنار حضرت آقا و حاج احمد متوسلیان و رزمندگان مریوان

با وجود این همه سابقه حضور در جبهه، چند بار مجروح شدید؟

۱۷ بار مجروح شدم. ۳۵ درصد جانبازی و ۸۸ ماه و شش روز حضور در جبهه دارم. مجروحیت‌هایم در کردستان، عملیات رمضان و خیبر بود که در خیبر سه بار مجروح شدم. در بیت‌المقدس هم تیر مستقیم به کمرم اصابت کرد.

چند شهید در خانواده‌تان دارید؟

پسرم، برادرم، خواهرزاده و برادرزاده‌ام در جبهه به شهادت رسیدند. من سال ۴۸ ازدواج کردم، هشت فرزند دارم. پسرم اولین فرزندم بود که شهید شد. برادرم متأهل بود؛ چهاردختر و دوپسر داشت که به جبهه رفت. همزمان با پسرم، برادر و خواهرزاده و برادرزاده‌ام در مناطق مختلف جنگی بودند. من آنقدر شهید دیده بودم که وقتی خبر شهادت پسرم را مرتضی قربانی فرمانده لشکر اطلاع دادند، حرفی نزدم. تنها گفتم پیکر پسرم را بفرستید. پسرم محمدرضا گیلانی ۲۷ بهمن سال ۱۳۴۹ متولد شد و ۲۱ دی ۱۳۶۶ در عملیات کربلای ۵ شلمچه به شهادت رسید. تیربارچی و آرپی‌جی‌زن بود و ۱۷ ماه در جبهه حضور داشت. حاج‌محمدعلی گیلانی برادرم بود که در سن ۵۵ سالگی به شهادت رسید. محل دفنش مزار شهدای سرخ‌رود محمودآباد است. علی گیلانی برادرزاده‌ام ۲۱ ساله بود که در عملیات کربلای ۴ شهید شد و پیکرش را بعد از مدت‌ها آوردند و الان در مزار شهدای مسجد امام سجاد(ع) فریدونکنار دفن است. حسینعلی گلعلی‌پوراحمدی خواهرزاده‌ام در سن ۲۳ سالگی شهید شد. ایشان در امامزاده ابراهیم بابلسر با پسرم دفن هستند. دو پسر دیگرم هم سابقه حضور در جبهه دارند که یکی پزشک و دیگری رئیس بانک مسکن است. فرق بین خانواده شهدا با کسانی که به طور عادی تصادف می‌کنند این است که خانواده شهدا خودشان را برای شنیدن خبر شهادت آماده می‌کردند. خانمم و خواهرانش سه تا خواهر بودند که هر سه مادر شهید شدند.

> پسرم، برادرم، خواهرزاده و برادرزاده‌ام در جبهه به شهادت رسیدند. من سال ۴۸ ازدواج کردم، هشت فرزند دارم. پسرم اولین فرزندم بود که شهید شد. برادرم متأهل بود؛ چهاردختر و دوپسر داشت که به جبهه رفت

همرزمان جبهه‌تان چه کسانی بودند؟

از همرزمان شهیدم می‌توانم به شهید همت، شهیدصیاد شیرازی و احمد متوسلیان اشاره کنم که احمد متوسلیان وقتی من فرماندار مریوان بودم ایشان فرمانده سپاه مریوان بود. حاج رسول یاحی، سردار حاج حسن رستگارپناه و سرلشکر ایزدی از همرزمانم بودند. حاج احمد متوسلیان می‌توانست در کنار سردار شهید قاسم سلیمانی حرکت کند. دید بالایی داشت. آدم نترس و شجاع و در بیان ناطق بود. در مورد دوستان شهیدم این را بگویم حقشان شهادت بود و به آنجایی که می‌خواستند رفتند. شهید افتخاریان به ابوعمار معروف بود. با ایشان در خوزستان و مریوان همرزم بودم. صیادشیرازی یک سرباز مخلص وطن و اسلام بود. خاطره‌ای که از شهید صیاد شیرازی از سنندج تا بانه دارم نماز خواندن و شب زنده‌داری‌هایشان و رفتار متواضعانه‌شان با سربازان است. خاطرات شهید محمد بروجردی که می‌گفت برویم بگردیم ببینیم مردم چه می‌خواهند. ایثارگری بسیجیان، فرماندهان و شهدایی مثل صیاد شیرازی، باکری و امثال اینها بود که نگذاشتند یک وجب از خاک ما را دشمن بگیرد و ناموس این ملت را حفظ کردند.

چه خاطراتی هنوز ذهنتان را مشغول می‌کند؟

ما دیدیم دشمن بعثی و گروهک‌ها چه جنایاتی کردند. ما با چشمانمان دیدیم که گروهک‌ها هشت پاسدار بومی را ۲۳ تیر ۱۳۵۸ در مریوان سر بریدند و با سرهایشان جلوی خانواده‌هایشان مثل توپ فوتبال بازی کردند. رهبرمعظم انقلاب زمان دفاع مقدس رئیس شورای عالی دفاع بودند. بهار سال ۶۰ زمانی که فرماندار مریوان بودم حضرت آقا چند روزی به مریوان آمدند و خدمتشان بودم. آن چند روز به اندازه ۵۰ سال زندگی‌شان را متوجه شدم. خاطره‌ای هم از رهبر دارم؛ چند روزی که در مریوان بودند دوست داشتند مناطق صعب‌العبور را ببینند. از کارم اطمینان داشتند به مردم گفتند نامه‌ها را به آقای گیلانی بدهید. کارهایی که من گزارش دادم حضرت آقا یک ساعت عملکرد ما را ورق زدند دیدند و تشخیص دادند خوب کار می‌کنیم لذا گفتند نامه را به من تحویل بدهند.

حالا که سال‌ها از اتمام جنگ تحمیلی می‌گذرد، مجروحیت‌تان آزارتان می‌دهد؟

مجروحیتم طوری بود که بارها از خدا می‌خواستم جانم را بگیرد و الان هم تحت درمانم. به عنوان مربی تاکتیک، تکنیک، راپل و کسی که سرمربی‌گری کرده و آموزش داده است و الان نمی‌تواند راه برود، این آسیب است.

الان چه فعالیت‌هایی دارید؟

الان به عنوان ریش‌سفید مورد اعتماد مردم هنوز به مریوان و کردستان می‌روم. باعث شدیم عده‌ای جوان فریب‌خورده که در دام گروهک‌ها افتادند به آغوش هموطنانشان برگردند و توبه کنند. الان فرماندار مریوان نیستم ولی مردم هنوز با من ارتباط دارند. زمان جنگ هرجا می‌رفتم تک و تنها بودم. با پول امروز اگر حساب کنیم در آغاز جنگ تحمیلی حدود هزار میلیارد سرمایه داشتم که گذاشتم و به جبهه رفتم. قبل از انقلاب کنار دریا ۳۰ هزار متر زمین داشتم. از آن زمین‌ها الان ۱۶ هزار متر برایم مانده است. متل دارم و این کارها را از قبل داشتم و ادامه دادم.

کل کسانی که زیرمجموعه من بودند نمی‌دانستند ما چه آموزش‌هایی دیدیم، فکر می‌کردند به ما همینطوری پست دادند. الان جایگاه نظامی‌ام ۱۷ است.

سخن پایانی

تشکر می‌کنم از استادم مسعود میرجانی فرمانده آموزش ما در سال ۱۳۵۸ که در پادگان امام علی(ع) تهران به ما آموزش داد. ایشان الان زندگی ساده و محقری دارد و سال‌هاست که فراموش شده است. بزرگانی چون شهید سلیمانی، شهید همت و بسیاری از شهیدان بنام دیگر شاگرد این مرد بزرگ بودند. آموزش این عزیز در آزادسازی خوزستان کمکمان کرد و توانستیم بهتر پیشروی کنیم.

> از همرزمان شهیدم می‌توانم به شهید همت، شهیدباکری، شهیدصیاد شیرازی و احمد متوسلیان اشاره کنم که احمد متوسلیان وقتی من فرماندار مریوان بودم ایشان فرمانده سپاه مریوان بود. حاج رسول یاحی، سردار حاج حسن رستگارپناه و سرلشکر ایزدی از همرزمانم بودند

یادکرد

نگاهی به مجاهدت‌های شهید حاج‌اکبر خردپیشه شیرازی از شهدای عملیات کربلای ۴

شبی که یاران از شانه‌های حاج‌اکبر به معراج رفتند

■ آرمان شریف

سردار شهید حاج‌اکبر خردپیشه‌شیرازی از فرماندهان دلاور دفاع مقدس بود که از همان نخستین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی تمام‌قد مقابل ضدانقلاب و دشمنان ایستاد. آخرین مسئولیت‌های این سردار شهید در جبهه، فرماندهی یگان دریایی لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب(ع) و معاونت مهندسی این لشکر بود. شهید خردپیشه شیرازی در جریان عملیات کربلای ۴ در چهارم دی‌ماه به شهادت رسید و مزد سال‌ها تلاش و زحمتش در جبهه‌ها را گرفت.

در میان بچه‌های انقلابی به حاج‌اکبر معروف بود. کسانی که حاج‌اکبر را از نزدیک می‌شناختند از شجاعت و شیردلی‌اش سخن می‌گفتند. حاج‌اکبر پس از تشکیل سپاه پاسداران در تاریخ ۱۳۵۸/۸/۳۰ به عضویت سپاه خرم‌بید درآمد و پس از بازگشت به قم فرماندهی عملیات سپاه قم را بر عهده گرفت. با شروع جنگ تحمیلی خودش را به جبهه‌ها رساند و در عملیات‌های مختلفی شرکت کرد. در آموزش و اعزام نیروهای تازه‌نفس به جبهه‌های حق علیه باطل، سهمی چشمگیر ایفا کرد و در هر اعزام، خود نیز به همراه نیروهای آموزش‌دیده، رهسپار خط مقدم می‌شد و در عملیات‌های مختلف حضور می‌یافت. عملیات آزادسازی خرمشهر با هدایت و فرماندهی گردان تبوک رشادت‌ها و حماسه‌های فراوان آفرید و در همین عملیات به شدت مجروح شد. پس از فتح خرمشهر، مسئولیت آموزش نظامی پادگان ۲۱ حمزه را به عهده گرفت. طولی نکشید که با حکم «سردار شهید مهدی زین‌الدین»، فرماندهی یگان دریایی لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب(ع) را به او سپردند و همزمان مسئولیت پادگان شهدای خیبر قم را نیز عهده‌دار شد و به امر آموزش سربازان و بسیجیان پرداخت.

حاج اکبر فردی شجاع، متواضع و قدرتمند بود و سخت‌ترین و سنگین‌ترین مسئولیت‌ها را قبول می‌کرد. چهره‌ای خندان و روحی بلند داشت و همواره در راه خیر قدم برمی‌داشت.

> علاقه زیادی به امام خمینی داشت و با جان و دل به رهبر انقلاب اقتدا می‌کرد. حضورش در جبهه‌ها برایش جانبازی‌های زیادی را به همراه آورده بود ولی باز حاج اکبر هیچ‌گاه خسته نمی‌شد و دست از جهاد نمی‌کشید

خود را سرپرست پسران و دختران یتیم و بی‌بضاعت می‌دانست و در حق‌شان خوبی و نیکی می‌کرد. تعداد زیادی دختر بی‌سرپرست و کم بضاعت را به خانه بخت فرستاد و پسران زیادی را در امر ازدواج یاری کرد.

علاقه زیادی به امام خمینی داشت و با جان و دل به رهبر انقلاب اقتدا می‌کرد. حضورش در جبهه‌ها برایش جانبازی‌های زیادی را به همراه آورده بود ولی باز حاج اکبر هیچ‌گاه خسته نمی‌شد و دست از جهاد نمی‌کشید. در عملیات‌های مختلف از ناحیه دست و پا، کتف و ران و بازوی چپ، مورد اصابت تیر و ترکش قرار گرفته بود اما همچنان باروحیه و بانشاط بود. عملیات کربلای ۴، آخرین آوردگاه حاج‌اکبر در جبهه‌ها بود. به عنوان فرمانده مسئولیت سنگینی را روی شانه‌هایش احساس می‌کرد و از سختی‌های عملیات آگاه بود. عملیات شروع می‌شود و آمادگی دشمن کار را برای نیروها خیلی سخت می‌کند. شرایط برای غواصان و سایر نیروها خوب پیش نمی‌رود. حاج‌اکبر به یکی از همرزمانش می‌گوید: «من جنازه خیلی‌ها را بردم عقب، اما نمی‌دانم کسی هست که جنازه مرا عقب ببرد.»

اما برای آنکه به سایر نیروها روحیه بدهد ادامه می‌دهد: «از بس که سنگینم. خوب کی می‌تواند ۱۵۰ کیلو بار را به دوش بکشد؟ آن هم در موقعیت جنگ و گریز!» او می‌خندد و نیروها حزنی آشکار را در صدا و نگاهش می‌بینند. آن شب آنهایی که شهید شدند از شانه حاجی به معراج رفتند.

حاج‌اکبر در جریان عملیات کربلای ۴ در چهارم دی ماه ۱۳۶۵ در حالی که معاونت مهندسی لشکر را به عهده داشت، عاشقانه به خیل شهدای کربلای شلمچه پیوست و پیکر مطهرش حدود یک ماه در منطقه در جزیره بوارین در کنار نهر خین باقی ماند. در نهایت با فتوحات رزمندگان در عملیات کربلای ۵، به پشت جبهه انتقال یافت و طی مراسمی با شکوه، در گلزار علی بن جعفر (ع) قم به خاک سپرده شد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۳۸۳

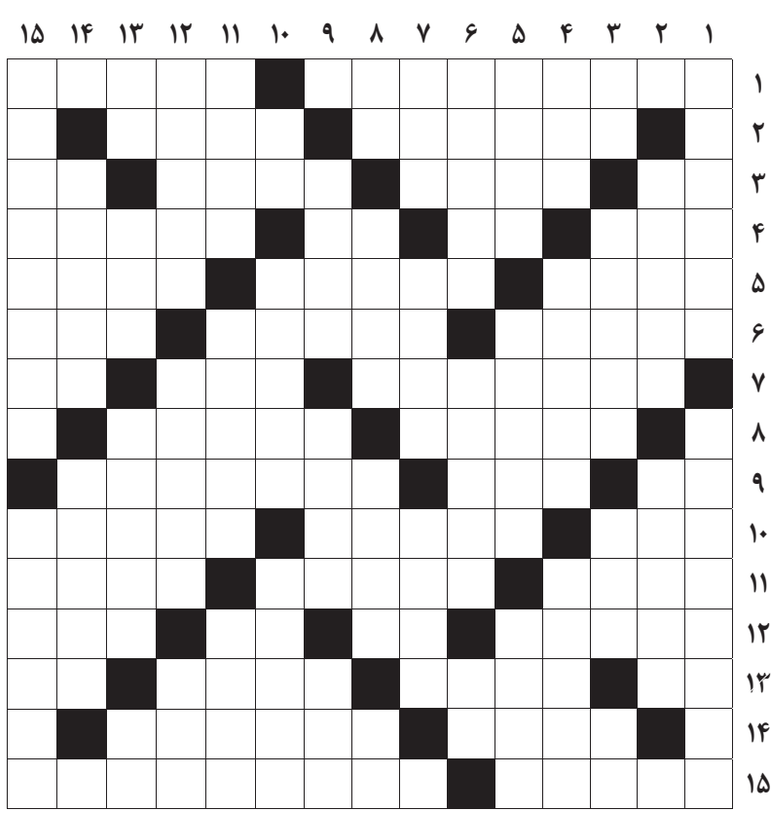

از راست به چپ

■ ۱- از فرقه‌های شیعه که سلسله ائمه را به اسماعیل فرزند بزرگ‌تر امام جعفر صادق ختم می‌کنند- وظیفه و مسئولیت ■ ۲-زمین ورزش جودو و کاراته-سرباز نیروی دریایی ■ ۳-رئیس بدن-نام قدیم ری-قدردانی-محل ورود ■ ۴-آنتی فاز-شامه‌نواز-طبقه پایین کشتی-شهر آرامگاه قائم آل محمد ■ ۵-سهل-سازی مانند تار دارای دسته ای بلند-مس ■ ۶-سخنان بیهوده-بیماری تورم رگ‌های پا-مقابل کیفی ■ ۷-غده کنترل کننده ترشح هورمون‌های بدن-دخترانگلیسی-ورزش مادر ■ ۸-از بین رفته-گرسنه بامدادی ■ ۹-دوستی-شغل-نام دیگرش بارگنج است ■ ۱۰-رهبر کره شمالی-زنگ کلیسا-نااهل ■ ۱۱-قبا-طبیعی-باشگاه عربی ■ ۱۲-شمارگان-ماه شعرا-سنگ آسیاب-مردم قرآنی ■ ۱۳-از نت‌ها-از مواد افیونی خطرناک-درودگر-برهنه ■ ۱۴-از فروع دین-چهار نعل رفتن اسب ■ ۱۵-گرما و شور-از اقوام گذشته ایرانی و صاحب بزرگترین امپراتوری

از بالا به پایین

■ ۱-باشگاه فوتبالی در انگستان-مجموعه تلویزیونی شهید آوینی ■ ۲-پهناورترین کشور دنیا-سرپرستان ودوستان ■ ۳-شیره انگور-شاهین شکاری-پلنگ-صفت عدد ■ ۴-رودی در سوئیس-آلوده و نجس-سایه و روشن نقاشی ■ ۵-سرزنش-نوار افتتاح-از لوازم آرایش ■ ۶-یاکند-جوشش و جهیدن-چیز ■ ۷-عضو بی حس-وعده نیک-گوشت خردشده ■ ۸-حرف دهن کجی-نانوا-آلونک-آب جامد ■ ۹-محل پخت نان-سازمان فضایی امریکا-نغمه و سرود ■ ۱۰-سایه-رئیس جمهور پیشین امریکا و واضع جنگ ستارگان-ناچار ■ ۱۱-نرخ رسمی-آغشته و مخلوط کردن-نوعی پارچه نخی ■ ۱۲-جریان هوا-سدی در تهران-ترس ■ ۱۳-شلوار جین-سنگ عیار-کیسه بزرگ-خطاب بی ادبانه ■ ۱۴-دخل و عایدی-ردیاب ■ ۱۵-سازمانی برای اداره یک رشته ورزشی-بزرگ‌ترین سنگ نبشته جهان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵					۶		۹	
			۸	۴	۲			
	۷	۴						
				۳	۴			
	۵	۹						
						۷	۸	۵
۹		۷						
۴			۹		۸			
						۵	۶	

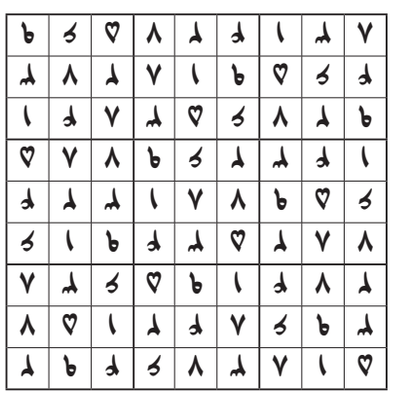

جدول کلمات متقاطع
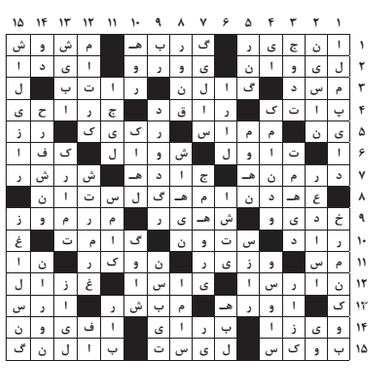
پاسخ جدول شماره ۶۳۸۲